

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم	تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی

تعریف معجزه، ضرورت و ماهیت اعجاز

یکی دیگر از مشخصات مشترک انبیاء الهی عليهم السلام اعجاز و معجزه داشتن آنهاست. ایمان آوردن به پیامبران عليهم السلام دو راه دارد؛ یکی راه دل است؛ یعنی فرد به گواهی فطرت و دل خود حقایق را در کلام انبیاء عليهم السلام احساس می‌کند و آنان را می‌پذیرد. این راه ویژه‌ی افراد زنده‌دل، بیدار دل و دل‌آگاه است؛ کسانی که ضمیر روشن و دل بیدار دارند و چشم دلشان باز است. (در بحث عصمت اشاره‌ای به آن شد.) ولی زمان ظهور پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عده‌ی این‌گونه افراد زیاد نبود و اکثر مردم آلوده به شرک، کفر، فساد، ظلم و تباهی بودند و دل آگاه و بیدار نداشتند. عده‌ی قلیلی که بیدار دل بودند، برای پذیرفتن پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیازی به معجزه نداشتند؛ آنها حقایق پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را می‌فهمیدند و ایمان می‌آوردند؛ لذا سلمان فارسی، ابوذر غفاری و مقداد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ معجزه نخواستند. اما یقیناً اکثر مردم این‌طور نبودند، پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فقط برای این سه چهار نفر نیامده بود؛ باید برای بقیه‌ی مردم هم مسلّم می‌شد که او پیغمبر است. از طرفی، ادعای دروغین پیغمبری کردن هم ممکن است؛ می‌شود فرد به دروغ بگوید که من پیغمبرم. تکلیف مردم چیست؟ مردم نزول ملک وحی را به این شخص نمی‌بینند و صدای وحی را نمی‌شنوند؛ پس از کجا بفهمند که او راست می‌گوید و به راستی پیغمبر است؟ تکلیفشان چیست؟ آیا به صرف اینکه احتمال دارد یکی دروغ بگوید، هر مدّعی پیغمبری که آمد دست رد به سینه‌اش بزنند؟ اگر این‌طور شود از پیغمبران عليهم السلام حقیقی هم محروم می‌شوند؛

درحالی که ما اثبات کردیم بشر برای رسیدن به سعادت دو جهانی و کمال نیازمند به انبیاء الهی علیهم السلام است؛ پس نمی شود دست رد به سینه‌ی هر مدّعی پیغمبری زد. از آن طرف هم چون ما نیازمند به انبیاء الهی علیهم السلام هستیم، هر کس آمد و گفت من پیغمبرم، او را بپذیریم؟ در آن صورت، ممکن است گرفتار افراد شیاد و مدّعیان دروغین شویم و کار ما به انحراف بکشد. در این میانه، چه کنیم؟ اینجاست که عقل می گوید همان خدایی که پیغمبر فرستاده است، باید محک و معیاری به دست بشر دهد، تا به وسیله‌ی آن بتواند بین پیغمبر راستین و مدّعی دروغین پیامبری تمیز و تشخیص بدهد. نام این معیار و محک، معجزه است و نیاز به آن از نظر عقلی خیلی روشن است. بر همین اساس، می توان معجزه را تعریف کرد. تعریف معجزه چیست؟ معجزه کار محسوس خارق العاده‌ای است که جز با نیروی الهی توسط بشر قابل انجام نیست. یعنی اولاً، معجزه یک کار محسوس است؛ مثل آمدن ملک وحی نیست که مردم نتوانند حس کنند. ثانیاً، معجزه خارق العاده است؛ یعنی کار عادی روزمره نیست که مردم انجام می دهند؛ می خوابند، می خورند، راه می روند و حرف می زنند. ثالثاً، از کارهای خارق العاده‌ای نیست که بعضی از افراد می توانند انجام دهند و جز با نیروی الهی نمی توان آن را انجام داد. لذا اگر کسی چنین کاری را انجام داد، برای فرد مسلم می شود او با خدا در ارتباط است. این تعریف معجزه است.

واژه‌ی معجزه اصطلاحی است که علمای علم کلام وضع کرده اند. قرآن با واژه‌های دیگری همچون "بینه" و "آیه" به مفهوم معجزه اشاره کرده است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ»^۱؛ یا راجع به حضرت موسی علیه السلام فرمود: ما موسی را فرستادیم با «تَسْعَ آيَاتٍ»^۲ نه معجزه.

^۱. سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۵.

^۲. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۰۱ و سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۱۲.

نحوه‌ی دلالت معجزه بر پیامبری انبیاء علیهم‌السلام هم خیلی روشن است؛ مثالی بزمن که به راحتی متوجه شوید. اگر الآن اینجا سلطان و فرمانروایی حضور داشته باشد و در حضور سلطان، یک نفر از بین جمعیت بلند شود و خطاب به مردم بگوید: آی مردم! حضرت سلطان به من فرمود به شما بگویم که فلان کار را انجام دهید؛ و برای اینکه شما مطمئن باشید این حرف را من از خودم در نیاوردم و سلطان به من گفته است، همین الآن سلطان فلان کار را انجام می‌دهد؛ و خبر از انجام کاری دهد که معمولاً سلطان در شرایط عادی انجام نمی‌دهد؛ مثلاً، بگوید: همین الآن جناب حضرت سلطان تاج سلطنت خود را از سر بر می‌دارند و بر زمین می‌گذارند بعد دوباره از روی زمین بر می‌دارند و روی سر خود می‌گذارند. اگر بعد از حرف این شخص، سلطان تاج را از سرش برداشت و بر زمین گذاشت؛ بعد دوباره برداشت و روی سرش گذاشت، مردم چه نتیجه‌ای می‌گیرند؟ نتیجه می‌گیرند که این شخص راست می‌گفته و واقعاً این حرف را از طرف خودش نگفته است. در واقع، معجزه‌ی انبیاء الهی علیهم‌السلام هم همین است. انبیاء علیهم‌السلام جلوی چشم خدا به مردم می‌گویند: آی مردم! خدا به ما گفته که به شما بگوییم این کارها را در زندگی خود انجام دهید. بعد هم می‌گویند: اگر می‌خواهید مطمئن شوید همین الآن خدا فلان کار خارق‌العاده را، کاری را که معمولاً انجام نمی‌دهد، انجام می‌دهد. وقتی این کار انجام شد، مردم می‌فهمند که شخص به‌راستی از جانب خود حرف نمی‌زده و سخن خدا را برای آنها می‌گفته است. معجزه چنین چیزی است.

ماهیت اعجاز چیست؟ این مسأله روشن است که قانون علیّت یک قانون جهان‌شمول و استثناء ناپذیر است؛ لذا معجزه به معنای یک پدیده‌ی بدون علت نیست، معجزه خود یکی از مصادیق قانون علیّت است؛ منتها یک علت خارق‌العاده دارد، نه اینکه معجزه بی‌علت است.

در تبیین اینکه معجزه چگونه می‌تواند واقع شود، دو تحلیل وجود دارد؛ یک تحلیل از آن اشاعره‌ی اهل سنت است. مثلاً، از علمای اشعری مذهب اهل سنت می‌پرسیم چطور حضرت ابراهیم علیه‌السلام را در آتش انداختند و آتش او را نسوزاند؟ این معجزه چگونه اتفاق افتاد؟ آنها می‌گویند: مگر قرار است آتش

همیشه بسوزاند؟ هیچ چیز خاصیت ثابتی ندارد. خاصیت هر چیز هر لحظه وابسته به مشیت الهی است. اینکه شما آتش را به عنوان شیء سوزاننده تعریف کرده‌اید، اشتباه است؛ چون اگر شما خاصیت ثابتی برای اشیاء قائل شوید، برای خدا محدودیت قائل شده‌اید. قدرت خدا مطلقه است، و چون قدرتش مطلقه است، هر وقت هر کاری بخواهد انجام دهد، می‌تواند؛ لذا هر وقت خدا بخواهد آتش بسوزاند، می‌سوزاند و هر وقت بخواهد نسوزاند، نمی‌سوزاند. اصلاً بنای ثابتی وجود ندارد که آتش یک شیء سوزاننده باشد. آنها در واقع، قانون علیّت و رابطه‌ی سبب و مسببیت را بین پدیده‌های عالم انکار می‌کنند و می‌گویند اینکه بشر تصوّر کرده که چیزی به نام قانون در طبیعت وجود دارد، اشتباه بشر است. چون در بیشتر موارد، مشیت خدا تعلق گرفته است به اینکه آتش بسوزاند؛ به خاطر کثرت موارد، بشر گمان کرده که آتش علت سوزاندن است؛ در حالی که اصلاً چنین قانونی وجود ندارد. خدا در موارد بیشتری تصمیم گرفته که آتش بسوزاند؛ اما این به معنی قانون ثابت نیست، چون اگر شما قانون ثابت بگذارید، دست خدا را می‌بندید و خدا محدود می‌شود. اگر بگویید آتش همیشه باید بسوزاند؛ یعنی خدا نمی‌تواند کاری کند که آتش نسوزاند؛ و بدین ترتیب، برای خدا محدودیت قائل شده‌اید؛ لذا قانونی وجود ندارد، پس آتش اصلاً شیء سوزنده نیست. خاصیت آتش در هر لحظه همان چیزی است که آن لحظه مشیت خدا به آن تعلق گرفته است؛ لذا اصلاً بنا نبود آتش بسوزاند که حال می‌پرسی چرا ابراهیم علیه السلام در آتش نسوخت. مگر بناست همیشه آتش بسوزاند؟ اشاعره مسأله‌ی معجزه را این-گونه تحلیل می‌کنند؛ در حالی که تحلیل آنها از نظر ما شیعیان باطل است.

شیعیان و معتزله‌ی اهل سنت این حرف را قبول ندارند. لازمه‌ی اینکه ما برای خدا قدرت مطلق قائل باشیم این نیست که وجود قانون را در طبیعت انکار کنیم. من از همین اشعری مذهب‌ها سؤال می‌کنم: آیا قدرت خدا مطلق است؟ می‌گویند: بله. می‌پرسم: یعنی هر چه بخواهد می‌تواند بکند؟ می‌گویند: بله. می‌گویم: خدا می‌تواند اراده کند که در طبیعت قانون حاکم باشد یا نه؟ اگر بگویند نمی‌تواند، می‌گویم: پس خود شما قدرت خدا را از مطلق بودن درآوردید؛ چون می‌گویید این کار را

نمی‌تواند. اگر بگویند چرا خدا می‌تواند با قدرت مطلقش اراده کند که در طبیعت قانون حاکم باشد، می‌گوییم پس حاکم بودن قانون در طبیعت به هیچ وجه به معنای محدود شدن اراده‌ی خدا نیست. خدا با اراده‌ی صددرصد آزاد خود تصمیم گرفته است که در طبیعت قانون حاکم باشد. لازمه‌ی آزادی اراده و مطلق بودن قدرت خدا، انکار قانون در طبیعت نیست.

این را که می‌گوییم، می‌گویند اگر قانون ثابتی داریم که آتش باید بسوزاند، پس چطور آتش حضرت ابراهیم علیه السلام را نسوزاند؟ در پاسخ به این سؤال دو گونه جواب داده شده است. بعضی گفته‌اند پیامبران علیهم السلام از رازهای ناشناخته‌ای در جهان طبیعت خبر دارند که از طریق آنها می‌توانند جلوی فعل و انفعالات طبیعی را بگیرند. یک‌سری عوامل هست که هنوز علم کشف نکرده و بشر خبر ندارد؛ ولی آنها خبر دارند و از طریق آن عوامل می‌توانند وارد چرخه‌ی فعل و انفعالات شوند و جلوی اثربخشی یک چیز را بگیرند. مثلاً ترکیبات شیمیایی‌یی به صورت پماد درست شده که بدل‌کاران سینما آن را به بدن خود می‌مالند و میان آتش می‌روند. صورت ظاهر این است که همه‌ی وجودش آتش گرفته و می‌سوزد؛ اما فی‌الواقع نمی‌سوزد. این یک عامل طبیعی است که الان علم کشف کرده است؛ یا افراد با لباس‌های ضدّ حریقی که به تن می‌کنند داخل آتش می‌روند و نمی‌سوزند. می‌گویند در مورد انبیاء علیهم السلام هم این‌طور است. آنها از یک‌سری رازهای ناشناخته‌ی طبیعت خبر دارند و به کمک آن عوامل، وارد چرخه‌ی فعل و انفعالات می‌شوند و مسیر را تغییر می‌دهند. حضرت ابراهیم علیه السلام هم این‌گونه بودند. از این اشخاص سؤال می‌کنیم؛ این افراد این رازهای طبیعت را از کجا خبر دارند؟ یا باید بگویند از دانشمندان و علمای زمان خود یاد گرفته‌اند که اگر این را بگویند، مشکل زیاد می‌شود، چرا؟ چون کسی که به آنها یاد داده، از خود اینها بهتر بلد است؛ پس کار اینها معجزه نیست و آن فرد می‌تواند آن کار را بهتر از اینها انجام دهد. پس یقیناً از دانشمندان و علمای زمان خود یاد نگرفته‌اند. ناچار باید بگویند خدا از راه غیب به آنها آگاهی داده است. می‌گوییم اگر این‌طور است، چرا شما لقمه را دور سرت می‌چرخانی؟ می‌گویی خدا از راه غیب رازهای ناشناخته‌ای از جهان طبیعت را به آنها یاد

داده است، که اینها به کمک این قوانین می‌توانند چرخه‌ی فعل و انفعالات طبیعی را به هم بزنند؟ راحت‌تر این است بگویی خدا به آنها از غیب قدرتی داده که می‌توانند این کار را انجام دهند و درست همین است.

انبیاء علیهم‌السلام از طریق عوامل ناشناخته‌ی طبیعی عمل نمی‌کنند. انبیاء علیهم‌السلام از طریق قدرت‌هایی که خدا در روح و جان آنها قرار داده است، عمل می‌کنند. با قدرت‌های متافیزیکی و روحی وارد چرخه‌ی عمل می‌شوند و چرخه‌ی عمل را برهم می‌زنند. می‌گویند: مگر عوامل متافیزیکی می‌تواند روی جهان فیزیک و جهان ماده اثر بگذارد؟ می‌گوییم: معلوم است که می‌تواند، همین الآن در دنیای علم، بسیاری از مصادیق این اثرگذاری را تأیید می‌کنند؛ مثلاً در رشته‌ی پزشکی الآن کارهای بسیار ارزشمندی انجام شده که با قدرت‌های روحی بیماران را درمان می‌کنند. من خود فیلم‌های علمی و گزارش‌های مستند علمی زیادی دیده‌ام که شخصی مثلاً فلج بوده و بیست سال روی تخت خوابیده بوده است. آقای روانکاو آمده و از طریق روان درمانی این بیمار را معالجه کرده است؛ بیماری که همه‌ی فیزیوتراپ‌ها، رادیولوژیست‌ها، همه‌ی پزشکان مغز و اعصاب و دیگران متخصصان از او قطع امید کرده بودند. حتی بیمار سرطانی‌یی را دیدم، که از طریق روان درمانی او را معالجه کرده بودند. پس قدرت روحی می‌تواند اثر بگذارد. یا نمونه‌ی دیگر آن کارهای مرتاض‌های هندی است؛ مثلاً از فاصله‌ی هزار متری به یک تیرآهن نگاه می‌کند و آن را خم می‌کند. کار فیزیکی نکرد، دستش به آن نمی‌رسید. اگر دستش هم می‌رسید، نمی‌توانست تیرآهن به آن بزرگی را خم کند. وجود این کارهای خارق‌العاده غیرقابل‌انکار است؛ وجود دارد و با قدرت روحی انجام می‌شود، پس متافیزیک می‌تواند روی فیزیک اثر بگذارد. ماجرای انبیاء علیهم‌السلام هم همین است. انبیاء علیهم‌السلام هم با یک نیروی متافیزیکی روی جهان فیزیک و ماده اثر می‌گذارند و کارهای خارق‌العاده انجام می‌دهند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ